

پیرو نامه ای بیک دوست و ۳۷ سال فریبکاری و نابخردی

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم ارزوست
گفتند یافت می نشود گشته ایم ما گفت آنچه یافت می نشود انم ارزوست

مهربان من

در نامه پیشین، گفتگویی داشتیم در باره چگونگی بوجود آمدن و همکنشی پنج جریانی که بیک طوفان پیدایشی منجر شد و پایان نظام شاهنشاهی را در ایران رقم زد، ولی این نامه بیشتر در باره آینده است. در اینبار که پس از ۳۷ سال درگیری با نظام جایگزین، هنوز نقطه نوری در این سیاهی کور دیده نمیشود، و راه نجاتی از این تراژدی انسانی باسانی شناخته نیست. البته از هموطنانی که در جستجوی "استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی" جوانی و زندگی خود را باخته اند و در انتظار معجزه این امامزاده یا اصلاح ان نشسته اند انتظار چندانی نمیتوان داشت، و جنبش سبزهها هم گرچه خوش درخشید ولی دولت مستجعل بود. ما طاغوتیان و مبارزان متعدد غربت نشین نیز، که هر یک بدلائل خاص خود مجبور به جلالی وطن شده ایم، از چپ و راست گرفته تا برانداز و اصلاح طلب، جمهوری خواه یا مشروطه طلب، مدتهاست که شور و شوق مبارزه را از دست داده ایم و برای خالی نبودن عریضه، گهگاه با صدور اعلامیه ای ادای مبارزه را در میاوریم. در این میان فقط بانوان دلیر ایران هستند، که با شهامتی بی نظیر و خطر کردن های بسیار تا حدودی امید به آینده را زنده نگاه داشته اند

جنبشی که با سرکردگی این بانوان مبارز، نسل جوان ما را به تکاپوی رهائی کشانیده است در واقع پیگیری تلاش صد ساله و ناکام ملت ما برای برقراری یک جامعه مدنی است. نظامی که در ان اتکا به تفکر و آگاهی و دانستن چراها و در نتیجه شهادت شك کردن يك فضیلت است و خوب میدانیم که این شرط اصلی زنده بودن، در جوامع مکتبی مخصوصا از نوع مذهبی ان، برخلاف شعارها و ادعایشان، نه تنها مجاز نیست بلکه مستوجب مجازات است. در طی این سالها، ما شاهد ان بوده ایم که نظام حاکم، گذشته از تحمیل اختناق فکری بر جامعه ما که قدرت تفکر انتزاعی و خلاقیت ما را محدود کرده است، با درگیری در يك مبارزه مسلکی تمام کوششها و دستاوردهای ما را برای ایجاد يك جامعه ی نوین از جنبش مشروطیت گرفته تا مدرنیسم امرانه رضا شاهی، حاکمیت ملی مصدقی و بالاخره انقلاب سفید اریامهری را به تباهی کشانده است.

ما ناکام مانده ایم چون بجای انقلاب فرهنگی انقلاب اسلامی براه انداختیم و ندانستیم یا نخواستیم بدانیم که آزادی يك فرهنگ است و باید آموخته شود و برای آزاد بودن و آزادگی کردن باید از محدودیتهای مکاتب فکری آزاد شد و برای یافتن راه زندگی، بجای پیروی کورکورانه از احکامی که برای زمانها و مکانها و بسترهای محیطی متفاوت صادر شده اند باید از تفکر، تعقل و دانش روز که هر روز در حال پیشرفت است استفاده کرد. ما به این مهم دسترسی نخواهیم یافت تا این واقعیت را نپذیرفته ایم که بزرگترین خطر برای يك اجتماع در آن است که افراد فردیت و گوناگونی خود را از دست بدهند و بصورت يك توده هم‌رنگ درآیند.

با این برداشت، جامعه مدنی فقط يك فرم حکومتی نیست که با انتخابات آزاد تامین شود بلکه يك محتوای فرهنگی است که با روشنگری اجتماعی متولد میشود و با ایجاد يك تصویر مشترك از ارزشهای يك جامعه مدنی پرورش مییابد. الزامات این تصویر مشترك که برای برقراری يك جامعه مدنی ضروریست با تصاویر مشترك متداول در جوامعی که گرفتار حکومت های مکتبی هستند همخوانی ندارد، این جوامع برای دست یافتن به آزادی نیازمند يك تحول فرهنگی و یادگیری اجتماعی اند، وگرنه، ادامه و تکرار آنچه گذشته است غیر قابل اجتناب خواهد بود

چالش اصلی اینجاست که **یادگیری اجتماعی** همان آموزش کلاسیک و یادگیری فردی نیست بلکه يك فرایند پیچیده مشارکتی، جمعی و عاطفی ایست که میباید به تصاویر مشترکی که در بر گیرنده پیشفرض ها و ارزشهای بنیانی است نفوذ کند و قسمتی از این ارزشها را پاکسازی و جایگزین کند. و این در واقع به چالش کشیدن هویت و امنیت فردیست که گذشته از آگاهی شهادت نیز میطلبد و نیازمند روبرویی با محدودیت رفتاری زیر است

ما انسانها نیاز میرمی به عضویت و تعلق به گروههای اجتماعی دلخواه خود داریم و مقبولیت را در هم‌رنگ شدن با جمع میپنداریم (خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو) و آنچه را حقیقت میپنداریم که ساده و قابل فهم باشد و نیازی به درگیری فکری با مسائل پیچیده نداشته باشد. بهمین سادگی است که مکاتب فکری ابزار ایده آل مردمانی میشوند که خود را از زحمت تفکر رهانیده اند و دوستدار جواب های ساده برای مسائل پیچیده اند.

در همین زمینه، برخلاف اصل مورد تأیید هر سه نظریه اوانگارد روز (کوانتم، آشفتگی و سیستمها) که هیچ برداشتی از پدیده های اجتماعی مستقل از بستر محیطی آنان معتبر نیست، مکاتب سیاسی برای تمام مسائل صرفنظر از بستر محیطی آنها، سوالها و جوابهای ساده و از پیش تعریف شده ای دارند که برای همه زمانها و مکانها صادق است. مکتبی بودن

متضمن داشتن باور و اعتقادیست که شك کردن دران جایز نیست و اتهام خطرناك **تجدید نظرطلب** یا **“مرتد”** را به دنبال دارد. واقعیت تلخ اینستکه مردمی که حقیقت را در سادگی و قابل فهم بودن و مقبولیت را در هم‌رنگ شدن با جمع میدانند میدان بازی را بدون چالشی در اختیار مکتب داران حرفه ای راست و چپ میگذارند که فرق عمده ای از نظر نتیجه نهائی بین آنان نیست. و این خود مهمترین چالش دمکراسی به معنی ساده حکومت اکثریت است.

میدانیم که هر يك از ما با توجه به مدل های ذهنی، تجربیات، تعصبات، ارزشها و فیلتر های دفاعی که کلیت ما را میسازند در نگاهی به این گذشته تلخ نتایجی متفاوت خواهیم گرفت، بطور مثال برداشت من طاغوتی با دوستانیکه مبارزه باامپریالیسم غرب برایشان اولویت اول را دارد و یا گروهی که ایجاد يك نظام واحد اسلامی در جهان خواسته قلبی آنهاست نه تنها متفاوت بلکه چراهای آن نیز براحتی قابل درك است ولی امیدوارم، لااقل کسانیکه از محدودیت ها مکتب آزادند، لحظه ای ، در خلوت خود، به این برداشت فکر کنند که چگونه ائتلاف نامتجانس خرداد۴۲ بین: **ملی گرایان ره باخته، سنت طلبان ولایت خواه، وچپ گرایان چریک شده،** نه تنها باعث **غرب ستیزی** نابخردانه ای بوده است که زندگی چند نسل مارا به بهانه دفاع از "حاکمیت ملی"، مبارزه با "تهاجم فرهنگی" و "امپریالیست جهانخوار" به تباهی کشانده است، بلکه عامل آن دشمنخوانی ویرانگری نیز بوده است که مردم مارا به تقابل و دشمنی با **اصلاحات بنیانی** شاهان پهلوی، به اتهام واهی وابستگی آنان به غرب، و سبک حکومت امرانه شان واداشته است

البته، فرهنگ خاور میانه ای ما اکثر دولتمردان خود را وابسته و نوکر غرب میدانند. نگاهی به القابی که انقلابیون اسلامی به تمام دولتمردان پیشین خود داده اند تأکیدی بر وجود این بیماری فرهنگی است. مضافاً، ما به سادگی فراموش میکنیم که روابط حاکمان و مخالفان درهیچ شرایطی خطی و یکطرفه نیست و در همه مواقع با همکنشی و تاثیرپذیری متقابل و ماهیت رفتاری طرفین تعریف میشود. نگاهی به تاریخ و چگونگی حکومت ها در این منطقه نشان میدهد که صرف نظر از نوع رهبری، مخالفان با ائتلاف مابین خود از هر وسیله ای برای حذف نظام حاکم استفاده کرده اند و نظام حاکم هم متقابلاً دشمنی را با دشمنی جواب داده و به حذف آنان پرداخته است. این همه در حالیست که خوب میدانیم حکومت امرانه حاکمان ما نیز محصول همان فرهنگی بوده است که در ششصد سال گذشته نتوانسته است در منطقه ما حتی يك مورد استثنا بوجود آورد.

با آگاهی به این تراژدی تاریخی است که من معتقدم شاهان پهلوی با همه کمبود ها و حکومت امرانه خود در راه نوسازی بنیانی ایران از هیچ کوششی دریغ نکرده اند و دراین راه حتی از مقابله با غرب و درگیری با قدرت های ریشه دار تاریخی در ایران یعنی روحانیت، عشایر، مالکین و

بالاخره مردسالاران زن ستیز هم ابائی نداشته اند. بیاد بیآوریم که رضا شاه برای برچیدن خزینه ها که سالانه صدها هزار ایرانی را با امراض مسری مثل وبا، تیفوس و... به کشتن میداد سه سال تمام در گیر فتوا و مبارزه ملایان بود. با شناختی که اکنون از ماهیت نظام اخوندی و پیروان مقلدشان داریم، تصور نمیکنم که ایجاد نظام قضائی مستقل، نظام آموزشی مستقل، کشف حجاب، آموزش اجباری، و حق رای زنان در ایران ما، میتواندسته است بطور غیرامرانه اتفاق بیفتد

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی نفی حکمت مکن از بهر دل خامی چند

باور کنیم تمام آنچه که ما میدانیم، تمام آنچه دانایان ما میپندارند که میدانند، فقط يك برداشت انتزاعی از واقعیت است. تصویریکه حتی در کاملترین فرم خود نیز برداشتی است شخصی که از فیلتر مدل ذهنی و جهانبینی ما گذشته است. تا زمانیکه پیش فرض های سازمان دهنده این مدل های ذهنی بدون چالش بماند رفتار و گفتاری که از آن منبعت میشود تکراری خواهد بود.

این شهامت شك کردن است که مارا در تلاش شناخت واقعیت ها یاری میدهد
شناختی که پایانی هم ندارد ولی با هرتکرار مارا به واقعیت آنچه که هست نزدیکتر میسازد. باشد که روزی نقش خود را در این نابسامانیها آگاهانه بپذیریم و باور کنیم از ماست که برماست

بهر حال گذشته با همه اهمیتی که دارد اتفاق افتاده است و دیگر هیچ عاملی نمیتواند انرا به نحو دیگری بیافریند. از گذشته میتوان اموخت ولی در چهار چوب ان نباید اسیر ماند. پیشفرض های مستتر درتصاویر مشترك، همان نقش را که (DNA) برای نظامهای بیولوژیک دارد، برای نظامهای اجتماعی بعهده دارد و تغییر این پیشفرض ها رهگشای آفرینش آینده دلخواه است. بهمین دلیل برای چندمین بار میخواهم تکرار کنم که راه حل نهائی برای نجات ایران در شرایط امروز يك انقلاب یا تحول فرهنگی است. این مهم در ابتدا میتواند با مشارکت گروهی از علاقمندان (در هرکجا که امکان ان باشد) برای طراحی و آفرینش يك تصویر مشترك از آینده دلخواه آغاز شود و سپس با ایجاد يك سازمان شبکه ای و جلب مشارکت دیگر علاقمندان تکرار و کامل شود. البته منظور من از طراحی آینده تکرار شعار های متداول و گفتار های خسته از قبیل: آزادی، استقلال، حاکمیت ملی و... بدون يك تعریف عملیاتی در معانی انان نیست، بلکه يك در گیری کل نگر برای طراحی نظامیست که در عمل چگونگی دست یافتن به این خواسته ها را مشخص کند

این آینده دلخواه باید بتواند بدون هیچ ابهامی و بطور آشکار چراها و چگونگی نظام تولید و توزیع قدرت، ثروت، دانش و مهارتها را تعیین کند، و با بازسازی نظام ارزشها استقلال و کارائی نظام قضائی و مهتر از همه جلب اعتماد مردم به ان را تضمین کند، و بالاخره طرح آینده دلخواه باید این واقعیت را بپذیرد که احترام به هر دو بعد خواستن و توانستن، و ایجاد شرایط لازم برای مشارکت و تعلق همه اقوام ایرانی از مهمترین ضوابط مقبولیت انست

هر چند انجام این طرح به نظر اسان نمیاید ولی هیچ چیز با ارزشی هم آسان و بی هزینه بدست نمیاید.

در اینجا لازم میدانم به این واقعیت تلخ هم اشاره کنم که بررسی علل و چراهای ناتوانی ما غربت نشینان برای ایجاد يك اتحاد نیمبند، در این ۳۷ سال گذشته نشان دهنده ی این واقعیت است که مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید میترسد، حواله دادن چگونگی رژیم آینده به انتخابات ازاد پس از تغییر رژیم، یاداور خاطره و نتایج ائتلاف ۵۷ مییاشد، و این به شوخی بیشتر شبیه است تا انگیزه برای يك مبارزه سرنوشت ساز.

برای حسن ختام میخواهم از این نوشته زیبا که از سردر دانشگاه اکسفورد برایم فرستاده بودی استفاده کنم

“راه رسیدن به آینده یافتنی نیست ساختنی است.”

جمشید قراجه داغی (ژانویه ۲۰۱۶)